



نگار

روزمره نگاری

پا در رکاب پاییز

رقیه توسلی: تسلیم می‌شوم. دلم به حال خودم و ترس‌هایم می‌سوزد و به حال برادرزاده‌ای که اصرار دارد یک دره دوچرخه سوار شوم.

اول موهای فر فری «وحید» را می‌کشم تا دلم کمی خنک شود، بعد

رو به خواهری وصیت می‌کنم اگر اتفاقی افتاد، خون فرید مُباح است. رفته‌ام روستا، سری بزنیم به باغمان. نوه‌ها دوچرخه‌هایشان را آورده‌اند تا کمی آنجا پاییز را رکاب بزنیم.

سوار که می‌شوم احساس می‌کنم همان دختر ۶ ساله‌ام که علی و رضا و مانده و محمد و دوارش کرده‌اند تا ته تغاری خانه نترسند... تا پادشاه بدهند وقتی دوچرخه، کمکی داشته باشد دیگر از واژگون شدن خبری نیست.

نفس عمیق می‌کشم و راه می‌افتم. آفرینش، گل ترمه و آبان هم می‌رانند. بعد از سی و یک سال زیر شاخه‌های نارنگی و پرتقال رکاب می‌زنم. صدای رودخانه از قبل واضح‌تر می‌شود، صدای سارها، گنجشک‌ها، آواز نسیم که در گوش برگ‌ها پیچ می‌چد می‌گردد... پرت می‌شوم به گذشته «علی» و «محمد» شبرنگ گرفته‌اند و «رضا» ققمقه زرد خربده برای دوچرخه‌ام.

شادی دور سرم چرخ می‌خورد و خندان و دل‌تنگ می‌شوم. از پیست می‌زنم بیرون و می‌روم سمت پایین باغ. آنجا که پشت سیم خاردارها، رودخانه است. یاد «آقاجان» افتادم. یاد علی و محمد. یاد گذشته‌ها. یاد «عزیز» که آن‌وقتها بعد هر شبگردی هم مرا حسابی می‌سایید، هم دوچرخه‌ام را.

رکاب می‌زنم و از خودم می‌پرسم واقعاً چند چندان عدد حال خوب کن دیگری دارد که تا امروز از گمشان محروم مانده‌ام؟ چرا نشست‌ام خوشی‌ها، یک روز پیدایم کنند؟ چرا کاشف لذت‌های کوچک و بزرگ نیستم؟

صدای «فرید» از دور دست‌ها می‌آید: غلط کردم عمه جان... به‌خدا پس دادن دوچرخه قرضی ثواب دارد. پیاده می‌شوم و روزمرگی‌ها را می‌دهم دست آب روان و صورت‌رو را می‌شویم... تصویرم توی رود می‌افتد... چهره زنی که سُر کیف آمده اما توی جانش حسرت دارد. چشم‌هایم را می‌بندم و قول می‌دهم بعد از این نگذرم از فهم لذت‌های ساده و کوچک: از دیدن مورچگانی که دارند با مشقت حشرهای را از میانه سنگ‌ها می‌کشاند تا خانه... از همدمی زن و شوهر کشاورزی که آن دست رودخانه، سبزیکاری راه انداخته‌اند... و از حال و هوای چوپانی که نی ندارد و پنج دانه گوسفندش را با ساز مویایل سرگرم می‌کند.

آن ورتر از خبر

رایانه‌ها خودشان را می‌شناسند؟



فؤاد آگاه: حتی پیش از آغاز قرن ۲۱، کم ندیده‌ام رایانه‌هایی را که انگار احساس دارند، غم و غصه حالیشان می‌شود، دوستی و دشمنی را می‌فهمند و حتی گاهی عاشق هم می‌شوند! البته منظورم در فیلم‌های علمی و تخیلی است. حالا چه کارگران، رایانه را توی سرو کله و وجود یک روبات کار گذاشته باشند و این روبات دست آخر عاشق صاحب یا سازنده‌اش شود و چه رایانه را در قلب یک مرکز مهم و سَری پنهان کرده باشد. در حالت دوم هم دیده‌اید که آخر فیلم، وقتی رایانه قدرت محاسبه‌گری‌اش رشد کرده و تبدیل به عشق و نفرت می‌شود، در برابر مأموری که برای انهداش آمده شروع به خواهش و تمنا می‌کند که او را از کار نیندازد!

خیلی از دانشمندان معتقدند این فیلم‌های تخیلی، با همه خالی‌بندی‌های علمی‌شان به رگه‌هایی از واقعیت‌های آینده زندگی بشری و مسئله هوش مصنوعی اشاره کرده‌اند. این گروه معتقدند عملکرد مغز انسان چیزی جز کدگذاری و پردازش اطلاعاتی که توسط حواس دریافت می‌شود نیست، پس می‌شود یک ماشین شبیه به انسان ساخت که دارای حس و خودآگاهی باشد.

در مقابل این گروه، رایانه خیل‌های دیگر هم هستند که از اصل و اساس با این ایده مخالفند و آن را غیرممکن می‌دانند. به‌تازگی یک استاد مهندسی الکترونیک و رایانه در دانشگاه آیالتی اوکلانها به نام «سویجاش کاک» در

این باره مقاله جالبی را در نشریات علمی منتشر کرده که بخش‌هایی از آن را به نقل از «فارس» می‌خوانید: «... اگرچه مایکروسافت به‌تازگی اعلام کرده است که یک میلیارد دلار روی پروژه «ماشین خودآگاه» سرمایه‌گذاری خواهد کرد، اما تلاش‌ها برای ساخت مغزهای ابررایانه‌ای تاکنون حتی به موفقیت نزدیک هم نشده‌اند. عده زیادی بر این باورند پیش از این، یک پروژه اروپایی چند میلیارد دلاری در این حوزه به شکست انجامیده است و به خاطر همین، تلاش‌های آن‌ها به سمت اهداف پروژه‌های مشابه و کمتر جاهطلبانه در ایالات متحده تغییر مسیر داده است. با وجود این، برخی پژوهشگران همچنان اصرار دارند شبیه‌سازی علم عصب‌شناختی با رایانه‌ها اکنون در دست انجام است، برخی دیگر مثل من این تلاش‌ها را محکوم به شکست می‌دانند، چون ما باور نداریم که آگاهی قابل محاسبه و پردازش باشد. استدلال اساسی ما این است که مغز انسان چندین جزء تجربه از جمله بینایی و بویایی را با هم ادغام و فشرده‌سازی می‌کند؛ در نتیجه به شکلی که رایانه‌های امروزی داده‌ها را حس، پردازش و ذخیره سازی می‌کنند، نمی‌توان این فرایند را شبیه‌سازی کرد... من در کتاب جدیدم به برخی از دلایل دیگر در توضیح اینکه چرا خودآگاهی قابل محاسبه نیست اشاره کرده‌ام. یک شخص آگاه می‌داند که در حال فکر کردن به چیست و این توانایی را دارد که فکر کردن درباره یک موضوع را متوقف و اندیشیدن به موضوعی دیگر را شروع کند؛ جدا از اینکه فکر اول در کدام ناحیه مغز در حال رخ دادن بوده. اما انجام این کار برای یک رایانه ناممکن است... یک فیزیکدان اتریشی به نام اروین شرودینگر ثابت کرده که آگاهی را نمی‌توان وارد یک فرایند فیزیکی مانند رایانه کرد که تمام عملیات‌ها را به استدلال‌های منطقی بنیادین تقلیل می‌دهد...»

گفت وگو با محمد نیک شاعر پیشکسوت

شعر آیینی خراسان بر شعر کشور تأثیر گذاشته است

۱۲

۱۱۰

ورزش

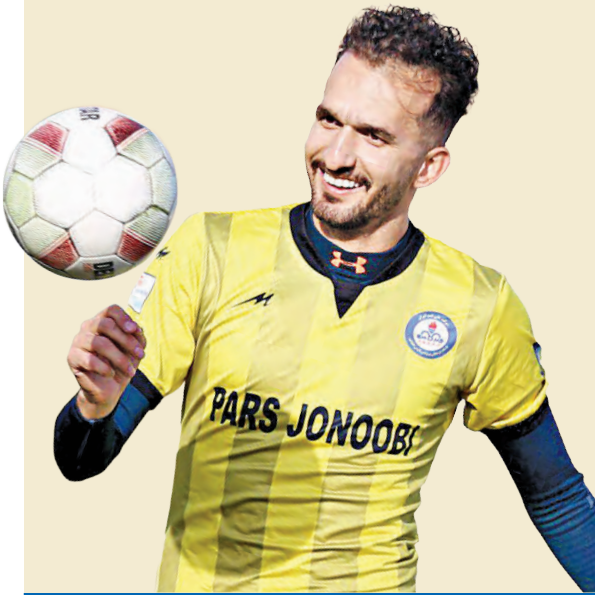
طارمی: رونالدو رکورد دایی را می‌شکند

می‌خواهم در پر تغال بهترین باشم

محمد نوری در گفت و گو با قدس:

در مشهد

با مدعی قهرمانی می‌جنگیم



رؤیای UFC برای علی اکبری رنگ باخت!

مجازآباد

رونمایی از کتاب مسعود دهنمکی

«طیب حاج رضایی» یا همان حر انقلاب، در ۱۱ آبان ۴۲ همراه با یکی از همراهانش به نام اسماعیل رضایی، به دلیل مخالفت با شاه، در میدان تیر پادگان حشمیه تهران به شهادت رسید. مسعود دهنمکی همزمان با سالروز شهادت این دو شهید، از کتاب «طیب خـان» به قلم خودش، در صفحه اینستاگرامش رونمایی کرده و نوشته است: «بازدهم آبان سالروز شهادت طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی گرامی باد، به‌زودی ان‌شاءالله کتاب زندگی نامه طیب خان در دو جلد توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر می‌شود».

پایان فیلمبرداری مرد نقره‌ای

مهدی سلطانی، هنرپیشه سینما و تلویزیون، با انتشار تصویری از پشت صحنه فیلم سینمایی مرد نقره‌ای، از نخستین اکران این فیلم در جشنواره فیلم فجر خبر داد. سلطانی در اینستاگرام نوشته است: «فیلم سینمایی مرد نقره‌ای که به‌تازگی فیلمبرداری آن به پایان رسید

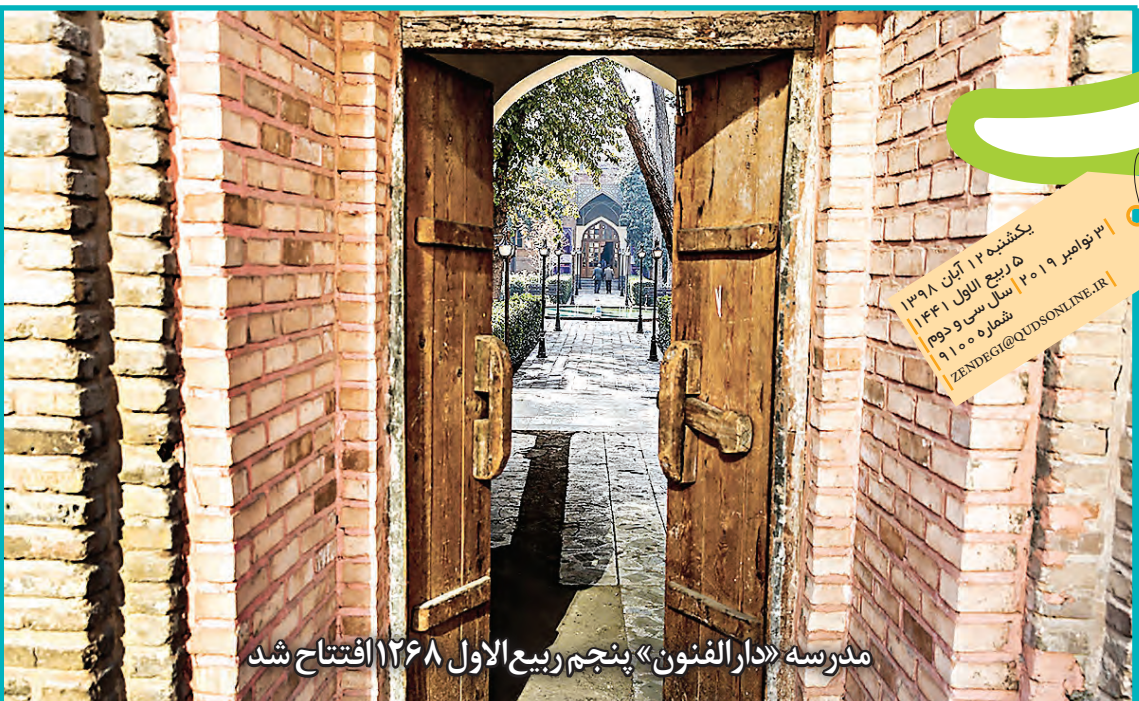
و گروه سازنده، مشغول رسیدگی به مراحل فنی و پساتولید هستند. آگه همه چیز خوب پیش بره، احتمالاً اولین اکران آن در جشنواره فیلم فجر خواهد بود. امیدوارم مورد رضایتتون قرار بگیره، مواظب خودتون باشید».

«جرمی» برای کشور تان بداست

ستار سعیدی، خبرنگار شبکه بی بی سی فارسی در جدیدترین پست توئیتری خود از تماس تلفنی عجیب دونالد ترامپ رئیس جمهور آمریکا از کاخ سفید به رادیو LBC لندن پرده برداشت. سعیدی در پست توئیتری خود نوشته است: «دیروز ترامپ گوشی تلفن کاخ سفید را برداشته و مثل یک ششونده عادی زنگ زده به رادیو LBC لندن، کلی از مزایای برگزیت گفته، از نخست‌وزیری بوریس جانسون تعریف کرده و از رأی‌دهندگان بریتانیایی خواسته در انتخابات پارلمانی ۱۲ دسامبر، به حزب کارگر رأی دهند، چون رهبر این حزب، جرمی کوربین برای کشور تان خیلی بد است!»

گزارش حاج حسین یکتا به مردم

حاج حسین یکتا که همراه با تشکلی به نام «امام رضایی‌ها» برای کمک به سیل زده‌ها در لرستان به سر می‌برد، در جدیدترین گزارشش از مناطق سیل زده در اینستاگرام نوشته است: «پس از سیل، جمعیت امام رضایی‌ها، دو روستای چهارم و بابازید را برای بازسازی و ساخت کامل واحدهای مسکونی و مدرسه انتخاب کرد. تصویر بالا مربوط به روستای بابازید است که مراحل پیشرفت کار رو مشاهده می‌کنید... بارندگی‌های اخیر مقداری کار رو با کندی روبه‌رو کرده اما همچنان با سرعت در حال تکمیل پروژه هستیم. البته میحت کارگاه کار آفرینی و تولید محصولات با چرخ توسط بانوان شهر معمولان هم در حال انجام است».



مدرسه «دارالفنون» پنجم ربیع الاول ۱۲۶۸ افتتاح شد

میراث ۱۶۸ ساله امیر



را داده بود، ندارد. محل ساختمان اصلی را امیرکبیر شخصاً را ببیند، چون چند روز پیش از افتتاح مدرسه، از سمتش عزل و به کاشان تبعید شد. اولین دسته از استادان به سرپرستی یاکوب ادوارد پولاک هم در ۲۷ محرم ۱۲۶۸ یعنی دقیقاً دو روز پس از دستگیری و تبعید امیرکبیر به تهران رسیدند. هرچند امیرکبیر سفارش آن‌ها را به چند نفر کرده و ناصرالدین شاه هم از ورودشان باخبر بود و حتی «میرزا داوودخان» که مسئول خوشامدگویی به معلمان اتریشی شده بود را به اعطای حمایل سرخ سرتیپی مفتخر کرد، اما طبق گفته معلمان اتریشی، استقبال از آن‌ها به قدری سرد و نامحترمانه بود که خیلی‌هایشان در همان بدو ورود، از تصمیمشان برای سفر به ایران پشیمان شدند. یاکوب ادوارد پولاک، معروف‌ترین استادی که به ایران آمده بود، در این‌باره در کتاب خاطراتش نوشته است: «ما

در ۲۴ نوامبر ۱۸۵۱ به تهران وارد شدیم. پذیرایی سردی از ما نمودند. کسی به پیشواز ما نیامد و اندکی پس از آن آگاه شدیم که در این میانه اوضاع دگرگون شده‌است و چند روز پیش از ورود ما، در پی کارشکنی‌های درباریان و به ویژه دسیسه‌های مادر شاه، که از دشمنان سر سخت امیر نظام بود، میرزا تقی‌خان از کار برکنار شده بود. اما همین که امیر از ورود ما آگاه شد، به میرزا داوودخان گفته بود این اتریشی‌های بیچاره را من به ایران آورده‌ام، اگر سر کار بودم، اسباب آرامش آن‌ها را فراهم می‌کردم، اما اکنون نگرانم به آنان خوش نگذرد. سعی کن کارشان رو به راه شود».

۱۳ روز پیش از قتل

دارالفنون در روز یکشنبه پنجم ربیع‌الاول ۱۲۶۸، دقیقاً ۱۳ روز پیش از قتل امیرکبیر و با حضور ناصرالدین شاه و میرزا آقاخان نوری، صدراعظم جدید و گروهی از دانشمندان و معلمان ایرانی و اروپایی با ۳۰ نفر شاگرد رسماً افتتاح شد. روزنامه وقایع اتفاقیه با همان لحن سخت و رسمی که مختص روزنامه‌های آن سال‌ها بود، درباره روز افتتاح دارالفنون نوشته است: «در روز یکشنبه پنجم ماه ربیع نخستین از سال ۱۲۶۸ هجری مطابق سنه خالصه از جلوس سعادت مانوس، مدرسه مبارک دارالفنون، واقع در ارک محروسه تهران که بنا و انشاء از سال سابق شروع شده بود بر حسب امر فرمان مطاع افتتاح گردید و از آن تاریخ علوم مستطرف و فنون مستحدثت و صنایع مستغرب که حکمای اروپا اساس آن‌ها را در ظرف چندین قرن برپا ساخته بودند، در این تأسیس با تقدیس انتشار همی گرفت و اشتها بر می‌پذیرفت». هرچند فعالیت مدرسه از همان پنجم ربیع آغاز شد، اما عملیات ساختمانی آن تا یک‌سال بعد یعنی ۱۲۶۹ قمری ادامه داشت. بنای مدرسه تا حدود ۳۵ سال دست نخورده باقی ماند تا اینکه در سال ۱۳۰۴ قمری، نیرالملوک، وزیر علوم به دستور ناصرالدین شاه که در سفرهای فرنگش از تماشای تئاتر خوشش آمده بود و می‌خواست در ایران هم هرازگاهی تئاتر تماشا کند، تالار نمایی در مدرسه ساخت و نخستین گروه تئاتر مدرسه را راهاندازی کرد. دقیقاً از همان زمان هم بود که برای سهولت رفت و آمد پادشاه، در اصلی مدرسه در خیابان همایون بسته شد و دری جدید در خیابان ناصریه سبلی با همان ناصرخسرو امروزی ساخته و تبدیل به در اصلی مدرسه شد.

سرباز خانه و لیج انگلیس

علاوه بر این‌ها بد نیست بدانید ساختمان امروزی، ساختمان اصلی دارالفنون نیست و هیچ شباهتی به ساختمانی که میرزا تقی خان امیرکبیر دستور ساختش

محمد تربست‌زاده برخلاف تصور خیلی‌هایمان «دارالفنون» اولین مدرسه در کشورمان نیست و خیلی سال پیش از آنکه ایده ساخت مدرسه‌ای به سبک مدرسه‌های اروپایی در ذهن امیرکبیر جرقه بزند، مدرسه ابتدایی رشدیه تبریز، مدرسه حشمیه کرمانشاه و مدرسه شوکتیه تبریزند در کشورمان آغاز به کار کرده بودند. درواقع دارالفنون چهارمین مدرسه در تاریخ کشورمان است، اما لابد به دلیل اینکه در پایتخت قرار داشته و بانی ساختن شخصیت مهمی مثل امیرکبیر بوده و کمی تا قسمتی مدرن و شبیه دانشگاه‌های امروزی خودمان اداره می‌شده، برای خودش شهرت بیشتری نسبت به سایر مدرسه‌ای که آن سال‌ها به همت اشخاصی مثل میرزااحسن رشدیه بنا شده بودند، دست و پا کرده است.

۷ معلم اتریشی

تاریخ‌شناس‌ها می‌گویند همه چیز از سفر امیرکبیر به روسیه آغاز شد. آقای صدراعظم که چندین مرکز آموزشی عریض و طویل را در شهرهای مختلف روسیه دیده بود، به فکر ساخت یک مرکز آموزشی بزرگ در کشورمان افتاد. به همین خاطر بلافاصله پس از بازگشتش از روسیه، مقدمات ساخت یک مرکز آموزشی را فراهم کرد. آن روزها امیرکبیر شاید برنامه چندان مدون و بلندمدتی نداشت و طبق گفته خودش فقط می‌خواست ایران با بهره گرفتن از روش‌های آموزشی جدید، قدمی به سمت صنایع و علوم جدید بردارد. برای همین فعالیت علمی دارالفنون، در سال‌های اولیه آغاز به‌کارش، در رشته‌های پیاده نظام، سواره نظام و سایر رشته‌های نظامی، طب و جراحی، معدن‌شناسی و داروسازی خلاصه می‌شد. دارالفنون در آن سال‌ها هفت معلم اتریشی داشت و شاگردانی که در آن پذیرفته می‌شدند از خانواده‌های اعیان و اشراف بودند و تقریباً تمامشان ۱۶ تا ۱۴ سال داشتند. دارالفنون روی هم رفته ۱۲ دوره دانش‌موخته داشت که خیلی از آن‌ها به مقام‌های بالایی در کشور رسیدند.

مکتب‌خانه پادشاهی

طبق نامه‌ای به جا مانده از امیرکبیر و اسناد مربوطه این مدرسه در سال‌های اولیه جایش هیچ اسم شخصی نداشته و مردم از آن با عنوان‌هایی مثل «مدرسه، مدرسه جدید، مکتب‌خانه پادشاهی، تعلیم‌خانه، معلم‌خانه و مدرسه نظامیه» یاد می‌کردند. اما امیرکبیر در آخرین نامه‌ای که به سفیر ایران در روسیه برای پیگیری جذب استادان اروپایی می‌نویسد، از نام «نظامیه» برای مدرسه‌اش استفاده می‌کند. اما اینکه چرا این مدرسه به دارالفنون معروف شد، برمی‌گردد به شکل و شمایل دانشگاه‌مانند این مدرسه. همان‌طور که می‌دانید، تا پیش از تفکیک رشته‌های نظامی و طب در دارالفنون و تجدیدنظر در نظام آموزشی ایران، خیلی‌ها این مدرسه را یک دانشگاه می‌دانستند و تقاضیان ثبت نام در آن هم باید ابتدا در مدارس دیگر یا مکتب‌خانه‌ها، دوران اولیه تحصیل را می‌گذراندند تا مجوز ثبت نام را بگیرند. از آن‌طریق، تحصیل‌کرده‌ها و فرنگ رفته‌های آن زمان، به تقلید از اهالی سرزمین عثمانی، به دانشگاه‌های اروپایی «دارالفنون» می‌گفتند. به همین خاطر نام «دارالفنون ایران» ابتدا در میان تحصیل‌کرده‌ها و بعد از آن در میان علم مردم جا افتاد.

حمایل سرخ سرتیپی

باز هم برخلاف تصور خیلی‌هایمان، اولین مدیر دارالفنون، امیرکبیر نبود. درواقع آقای صدراعظم هیچ‌وقت موفق نشد

